درس یکصد و هشتاد و نهم

حمل عوارض و ذاتیات ماهیات بر ماهیات (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

دفاعُ شک:
إنّک بعدَ أن لوحَنا لک إلی أنّ کونَ الشیءِ بحسبِ مرتبةِ نفسِه مما یصدُقُ علیه سلبُ أیّ معنًی کان سوی ذاتیاتِه لا یستلزِمُ أن یکونَ ذاتُه مصداقَ تلک السلوبِ بأن یکونَ حیثیةُ الذاتِ بعینِها حیثیةَ تلک السلوبِ لستَ فی أن یسَعَ لک أن تقولَ إنّ الماهیةَ المأخوذةَ مِن حیثُ هی یصِحُّ سلبُ کلِّ ما لیس مِن جوهریاتِ ذاتِها عنها مِن تلک الحیثیةِ.

تفاوت حمل لوازم و عوارض و ذاتیات ماهیات بر ماهیت من حیث هی و بر ماهیت به‌لحاظ وجود خارجی

در اینجا مرحوم آخوند دو مطلب را بر اساس مبانی گذشتهٔ خودشان در صحت حمل لوازم ماهیات و ذاتیات بر ماهیات من حیث هی و عدم صحت حمل عوارض ماهیات به‌لحاظ وجود بر ماهیات مطالبی را که فرمودند، دو مسئله را بر آن مطالب مترتب می‌کنند:

مطلب اول اینکه صحبت در این بود که ماهیت من حیث هی هی، خود ماهیت بدون توجه به وجود و بدون توجه به افاضهٔ وجود از ناحیهٔ علت، صرف نظر از این مسئله خود ماهیت هیچ‌کدام از سه جهت ضرورت و امتناع و امکان بر آن ماهیت حمل نمی‌شود؛ به‌عنوان سلب عدولی یا اینکه به‌عنوان قضیهٔ معدوله. بلکه صحت سلب در اینجا به‌عنوان

سلب تحصیلی حاصل است. یعنی من‌باب‌مثال اگر در خارج یک ماهیتی داشته باشیم به‌نام ماهیت زید، ماهیات امکانیه، اگر ما این ماهیت امکانیه را به‌لحاظ خود ماهیت خودشان و به‌لحاظ خود جنس و فصل و ذاتیات خود ماهیت نگاه بکنیم می‌بینیم که امکان و امتناع و ضرورت در آنجا جایی ندارد، مانند عوارض ماهیت موجوده که در تصور ذهنی در آنجا راهی ندارد؛ تصور کتاب، تصور قلم، تصور ماه، اینها مقتضی ثقل و مقتضی وزن ماه و کتاب در عالم ذهن و در عالم تصور نیست بلکه آن کتاب، تصورش فقط اثبات ذاتیات را می‌کند که این کتاب دربارهٔ چه موضوعی نوشته شده، مطالب مندرجهٔ در کتاب چه مطالبی است، راجع به فقه است، راجع به فلسفه است، راجع به اصول است، و در چه مبانی و در چه مباحثی از فقه یا فلسفه در آنها صحبت شده، و به‌عبارت‌دیگر آنچه این کتاب را تشکیل می‌دهد، کاغذ این کتاب از چه نوع کاغذی است؟ آیا از پنبه است یا از چوب است؟ رنگ این کتاب آیا سفید است یا رنگ کاغذش زرد است؟ جوهر این کتاب [از چیست؟] این مسائل و عوارضی که این

عوارض، ذات یا ذاتیات یا لوازم ذات کتاب را تشکیل می‌دهند آنها من حیث المجموع در ذهن ممکن است تصور بشوند، اما من‌باب‌مثال آیا وزن کتاب در ذهن می‌آید که این کتاب چند کیلو است؟ نه، به جهت اینکه وزن عبارت است از یک عرضی که بر وجود خارجی کتاب مترتب است. شما وقتی که یک کتاب را تصور می‌کنید سرتان سنگین نمی‌شود، مثلاً یک کتاب المنجدی که یک کیلو وزن دارد این را که تصور می‌کنید یک‌دفعه سرتان ثقل پیدا بکند و این طرف بیفتد! چرا این‌طور است؟ به‌خاطر اینکه این ثقل از عوارض این کتاب در وجود خارجی است نه در وجود ذهنی. و در تصور ذهنی، ثقل و حجم و امثال‌ذلک نمی‌آید و نمی‌تواند در آنجا راه پیدا بکند.

در مورد ماهیت به‌طورکلی هر تصوری که ما از هر ماهیتی داریم، آن تصور ما لازمه‌اش ذاتیات و عوارض ذاتی خود آن ماهیت است نه امر خارج از وراء آن ماهیت. بناءعلی‌هذا در تصور یک ماهیت، الماهیة من حیث هی هی لیست الا هی مورد بحث

قرار می‌گیرد. یعنی ماهیت من حیث هی هی، صرف نظر از وجود، این ماهیت را اگر ذهن تصور کند، طبعاً یک ذات یا ذاتیاتی را بر این ماهیت حمل می‌کند. من‌باب‌مثال اربعه را اگر در ذهن تصور کند، زوجیت را که از ذاتیات اربعه است حتماً بر آن بار می‌کند، یا من‌باب‌مثال نفس واحد و اثنین و ثلاثه و اربعه، نفس این عدد را تصور می‌کند اما آن مدخول اربعه و عروض و معروض اربعه را گاهی ذهن تصور نمی‌کند، مثلاً حالا این اربعه به کتاب تعلّق گرفته، اربعه به جوز تعلّق گرفته و یا به لوز تعلّق گرفته، به هرچه می‌خواهد تعلّق گرفته باشد. نفس خود ماهیت مورد لحاظ است گرچه در وجود خارجی، اربعهٔ بدون مدخول و بدون معروض ما در عالم خارج نداریم. در عالم خارج، نفس اربعه، یا باید به فرش تعلّق بگیرد یا باید به سجاده تعلق بگیرد یا باید به کتاب تعلّق بگیرد یا باید به قلم تعلق بگیرد و یا باید به هر امر دیگری تعلّق بگیرد، اینها از عوارض وجود هستند. پس فرق هست بین عوارض وجود و عوارض ماهیت؛ مانند کتابت و شعر که اینها از عوارض وجود هستند و اینها بر انسان من حیث هو

انسان حمل نمی‌شوند. الانسان من حیث هو انسان لیس بکاتب و الانسان من حیث هو انسان لیس بشاعر. این مسئله را مرحوم آخوند قبلاً ذکر کرده‌اند.

دفع اشکال بر مبنای مرحوم آخوند در مسئله

به‌دنبال این مسئله دو اشکال بر این مبنا وارد شده، و این دو اشکال، اشکالی است که بر خود مبنا من حیث هو هو وارد می‌شود. اگرچه با عدم تأمل در مبنای مرحوم آخوند حتی ما می‌توانیم بگوییم که نمی‌بایست این دو اشکال وارد بشود و جا برای این دو اشکال نیست. چون همین مبنای خود مرحوم آخوند حلّ این دو اشکال را خواهد کرد و نیازی به گرفتن پاسخ از جای دیگر نیست. یعنی نفس همان تأمل و تدبر در مبنا بر اینکه ماهیت من حیث هی هی صرف نظر از وجود یک ذات و ذاتیاتی را دارد و ماهیت به‌لحاظ وجود یک عوارض دیگری دارد و بینهما بونٌ بعیدٌ. لذا ماهیت را به‌لحاظ وجود اگر ما بخواهیم تصور کنیم بسیاری از عوارض بر ماهیت حمل می‌شود؛ من‌باب‌مثال اگر انسان را به‌لحاظ وجود خارجی بخواهیم تصور کنیم بیاض، صفره،

احمرار، سواد بر انسان حمل می‌شود، کم و کیف بر انسان حمل می‌شود، کتابت و شعر و علم و جهل بر انسان حمل می‌شود، توطّن و تسکّن و سکنی در مواد و در بلدان مختلفه بر انسان حمل می‌شود، نژادهای مختلف و اطوار گوناگون و فئه‌های مختلفه بر انسان حمل می‌شود و امثال‌ذلک بر انسان حمل می‌شود، تمام این عوارض مختلف به‌لحاظ وجود خارج است. این ماهیت من حیث هی مورد لحاظ قرار نگرفته است بلکه به‌لحاظ وجود خارجی مورد لحاظ قرار گرفته است.

و ما باید تشخیص و تمیز بین عارض بر ماهیت به‌لحاظ وجود خارجی و عارض بر ماهیت به‌لحاظ نفس ماهیت را بدهیم. گاهی از اوقات ما عوارضی را بر ماهیت من حیث هی داریم بدون توجه به امر خارجی، یعنی همین‌که شما یک ماهیتی را در نظر می‌گیرید بالاخره این ماهیت یک امتیازی با ماهیت‌های دیگر دارد. من‌باب‌مثال وقتی که مولا به عبدش می‌گوید: «ایتنی بماء»، این «ایتنی بماء» با «ایتنی بخبز» تفاوت می‌کند. حالا کاری به آن ماء خارجی نداریم. اوّلاً بلا اوّل و ابتدائاً اگر مولا بگوید:

«ایتنی بماء» و بعد بگوید: «ایتنی بخبز»، این عبد در تصور ذهنی خودش دو ماهیت مختلف را احساس می‌کند. بعد به‌دنبال وجود خارجی او می‌رود و آن یک مطلب دیگری است. آیا در وجود خارجی موفق به وجدان آن ماء یا وجدان خبز می‌شود یا نه؟ یا به شوارع می‌رود و تفحص می‌کند و می‌آید به مولا می‌گوید: من تمام شوارع را تفحص کردم دکان خبازی پیدا نکردم، خب این از خبز. می‌گوید: خب آبت کجاست؟! می‌گوید: والله رفتم دیدم قحطی شده و تمام شیرها بسته است، آبی هم که قرار بوده برای قم بکشند نکشیدند و خراب کردند و آب در سد مانده و آب شیرینی هم پیدا نکردیم و همین آب شور را میل بفرمایید با این‌همه مخارجی پرداخته‌اید! اما یک‌وقت عبد می‌آید و آب خارج را پیش مولا می‌آورد و می‌گوید: این یک لیوان آب و این یک خبز! مولا می‌گوید: این خبزش که نپخته و خام است! این آب هم که شور است، این آب آن‌طور که باید و شاید نیست!

بحث بر سر این است که قبل از اینکه شما

بخواهید به‌دنبال وجود خارجی بروید آیا این دو ماهیت را تصور کردید یا نکردید؟! این تصور دو ماهیت دلیل بر این است که اصلاً وجود خارجی در تصور ماهیت دخیل نیست، چون اولاً بلا اول آن عبد این تصور را می‌کند بعد به‌دنبال وجود خارجی‌اش می‌رود. تا تصور نکند خب چرا به‌جای آب به‌دنبال دوغ نرفت؟! چرا به‌جای آب به‌دنبال سرکه‌شیره نرفت؟! اینکه الان تصور ماء را می‌کند، این تصور ماء دال بر این است که بین صورت ذهنیه و صورت علمیهٔ ماء با وجود خارجی ماء تفاوتٌ بین المشرق و المغرب. اینجاست که [حمل] آن ذات و ذاتیات ماهیت بر ماهیت من حیث هی هی صادق است؛ چه عبد بخواهد و چه عبد نخواهد آن ذات و ذاتیات ماهیت بر ماهیت حمل می‌شود. وقتی که مولا بگوید: «ایتنی بماء»، این «ایتنی بماء» منع می‌کند از تمام ماهیت‌های دیگر، «ایتینی بخبز»، «ایتنی بفاکهة»، «ایتنی برمّان»، «ایتنی بتفاح»، تمام این «ایتنی ایتنی»ها را دفع می‌کند و فقط یک ذات و ذاتیات خاصی را که بر خود آن ماهیت من حیث هی هی مترتب است آن را فقط باقی می‌گذارد. حالا

در عالم خارج اصلاً رمان هست یا اصلاً فصل رمان نیست، آن بحث یک بحث دیگر است. خود این ماهیت [منظور است].

این مبنا و این مطلبی را که مرحوم آخوند ذکر کردند اگر به این مطلب توجه بشود اصلاً جا برای این دو اشکال باقی نمی‌ماند! این دو اشکال چیست؟ این دو اشکال این است که اینها می‌گویند: خب جناب آخوند، شما می‌فرمایید که ماهیت من حیث هی هی همهٔ سلوب بر آن صادق است؛ همهٔ سلب‌ها به‌عنوان سلب تحصیلی نه به‌عنوان سلب ثبوتی یا موجبهٔ معدوله. یعنی سلب بر ثبوت نرفته، سلب به‌عنوان نفی علقه بین موضوع و بین محمول که سالبه سالبهٔ محصَّله است یا به‌قول بعضی‌ها محصِّله که تحصیل معنای سلبی را می‌کند. به این عنوان الان سلب به این ماهیت تعلّق گرفته است. وقتی که این‌طور باشد ما در اینجا می‌گوییم: این امکان که شما با مبنای خودتان از ذاتیات ماهیت سلب کردید و ذات ماهیت را اعلای از حمل امکان بر او قرار دادید و گفتید: امکان بر ماهیت حمل نمی‌شود، این

را ما در اینجا جزو ماهیت و جزو جوهریات و ذاتیات ماهیت می‌دانیم. به این مبنا که می‌گوییم: امکان عبارت است از سلب ضرورت وجود، و همهٔ سلوب بر ماهیت صادق است پس امکان به‌عنوان سلب ضرورت وجود یا سلب ضرورت امتناع، آن بر ماهیت صادق است، و هر چیزی که بر ماهیت صادق است باید ذاتی این ماهیت و جزو جوهریاتش باشد. یعنی صدق یک محمول بر یک موضوع لازمه‌اش این است که این محمول، ذاتیات آن موضوع باشد والاّ صادق نیست.

همین‌جا شما می‌توانید مچش را بگیرید و بگویید: شما که می‌گویید: هر محمولی که بر موضوع می‌خواهد صادق باشد باید جزو ذاتیاتش باشد، چه کسی گفته است؟! ما کتابت را بر انسان حمل می‌کنیم درحالی‌که کتابت از ذاتیات انسان نیست، ما شاعر را بر انسان حمل می‌کنیم می‌گوییم: هو شاعرٌ، درحالتی‌که شاعر جزو ذاتیات نیست. این مسئله که هر چیزی که بر یک چیز دیگر صادق آید و عارض بر چیز دیگر بشود باید جزو این ذاتیات باشد این مسئله محل اشکال است.

تلمیذ: اگر منهای وجود تصور شود، ماهیت بما هی ماهیت.

استاد: ما هم داریم من حیث هی می‌گوییم.

تلمیذ: شما می‌فرمایید: انسان کاتب، این کاتب یعنی انسان موجود.

استاد: نه، ما داریم از ماهیت من حیث هی هی بحث می‌کنیم. ماهیت من حیث هی هی چه کسی گفته: کاتب است؟! ما کاتبی را اگر بر ماهیت حمل کنیم، به‌لحاظ وجود است، پس بدون قید حیثیت است. من حیث هی نیست بلکه به‌لحاظ وجود خارجی است. این ماهیت زید به‌لحاظ وجود خارجی کاتبٌ، شاعرٌ، فقیهٌ، عالمٌ، اصولیٌ و همه چیز است. ولی صحبت در این است که این ماهیتی که الان به‌لحاظ وجود خارجی عالم است، یک وقتی عالم نبود خب باز هم زید بود، یک وقتی این زید فقیه نبود ولی باز هم زید بود. معلوم می‌شود این عوارضی که الان بر این ماهیت حمل شده است این عوارض به‌لحاظ وجود خارجی است، اما اگر ما این ماهیت را معرّای از وجود خارجی و مخلاّی از وجود خارجی تصور کنیم لیس بشاعرٍ و کاتبٍ و أسودَ و أبیضَ، تمام این خصوصیات خارجی از این ماهیت سلب می‌شود.

تلمیذ: در آن فرض من حیث هی اگر چیزی بر آن محمول حمل شد حتماً از ذاتیاتش است دیگر.

استاد: بله، درست است اگر من حیث هی باشد. حتماً از ذاتیات باید باشد. ولی صحبت در این است که این آقایان از باب امتناع ارتفاع نقیضین بر این قضیه به مرحوم آخوند اشکال وارد کرده‌اند گفته‌اند: شما می‌گویید که ضرورت بر ماهیت صدق نمی‌کند، یعنی ماهیت زید یصحّ سلبُ الضرورة عنه، می‌گوییم: درست است. ماهیت زید لیس بضروریةِ الوجود، می‌گوییم: صحیحٌ. ماهیت زید لیس بضرورية العدم، می‌گوییم: صحیحٌ. پس وقتی که مدخول سلب که ضرورت و امتناع باشد بر ماهیت صدق نکند، از باب امتناع ارتفاع نقیضین، سلب این مدخول باید بر ماهیت صدق کند. از این باب وارد شده‌اند. البته این مطلب در لابلای مطالب مرحوم آخوند منطوی است. یعنی بالاخره در عالم واقع و در نفس الامر، یا یک شیئی صادق است بر یک شیئی یا سلبش صادق است. وقتی که می‌گویند: این کتاب بیاض است، یا بیاض بر این کتاب صادق است می‌شود کتابٌ أبیضُ، یا سلب بیاض صادق است. اما اگر فرض کنید که هم بیاض بر این کتاب منتفی باشد و مسلوب باشد و هم سلبِ سلب بیاض

بر این کتاب صادق باشد این لازمه‌اش ارتفاع نقیضین است. بیاض و عدم بیاض نقیضین است، سواد و عدم سواد نقیضین است؛ نه بین سواد و بیاض بلکه بین سواد و عدم سواد، بین بیاض و عدم بیاض، بین ثقل و عدم ثقل، بین فقه و عدم فقه. نه بین فقه و اصول و بین فقه و فلسفه. بین یک شیء و عدم او این نقیضین هست.

بنابراین اگر شما می‌گویید: ماهیت لا یصحّ حملُ الضرورة علیها پس باید سلبش به آن صادق باشد. اگر نه ضرورت بر ماهیت صدق کند و نه سلب ضرورت بر ماهیت صدق کند، لازمه‌اش ارتفاع نقیضین است. خب این را چه‌کار می‌کنیم؟! یعنی می‌گوییم که ماهیت زید من حیث هی، این ماهیت زید لیس بضرورة الوجود. ضرورة الوجود را ما از این ماهیت زید سلب می‌کنیم و درست هم هست. ماهیت زید که ضرورة الوجود نیست، آن ماهیت الباری است که ضرورة الوجود است. پس ماهیت زید لیس بضرورةِ الوجود. این را ما سلب کردیم، پس لازمه‌اش این است که سلب این اثبات بشود.

اگر ماهیت زید ضرورية الوجود نیست پس ممکن الوجود که سلب این سلب است باید بر زید اثبات بشود، پس ماهیت زید ممکن الوجود است. وقتی که ماهیت زید ممکن الوجود شد، مگر شما نگفتید که ماهیت و ضرورت و امتناع بر خودش صدق نمی‌کند، از عوارض او نیست؟! شما آمدید گفتید که امکان لیس من عوارض الماهیة، امتناع لیس من عوارض الماهیّة، الضرورة لیست من عوارض الماهیّة؟! این سه جهت را ما در علقه و ارتباط ماهیت با وجود خارجی لحاظ می‌کنیم، ولی به‌لحاظ خود ماهیت گفتیم که الماهیة لیس بضروریة و لا بممتنع و لا بممکن. این سه‌تا را از ماهیت دفع کردیم درحالتی‌که در اینجا ارتفاع نقیضین می‌شود، باید یکی از این سه‌تا را بر ماهیت ثابت کنیم. ما در نفس الامر گیر می‌کنیم. در نفس الامر ماهیت ما یا ضرورية الوجود است در خارج یا ضرورية العدم است یا ممکن الوجود است در خارج. در نفس الامر لا یخل الأمرُ مِن أحد هذه الجهات.

تلمیذ: *خب به‌لحاظ وجود است. شما از یک طرف عوارض وجود را دارید لحاظ می‌کنید و از یک طرف دیگر ماهیت بما هی هی بدون [لحاظ وجود].*

استاد: خب بحث ارتفاع نقیضین را شما چه

می کنید؟!

تلمیذ: ارتفاع نقیضین به‌لحاظ وجود است؛ یعنی در صورتی که وجود لحاظ نشود ارتفاع نقیضین معنی ندارد.

استاد: یعنی تقرر خود ماهیت. بله، مطلب شما درست است و عرض من هم همین است که مرحوم آخوند هم این ارتفاع نقیضین در محدودهٔ ذات و ذاتیات ماهیت در اینجا راه ندارد. بحث ارتفاع نقیضین به‌لحاظ وجود خارج لحاظ می‌شود نه به‌لحاظ خود ماهیت من حیث هی هی. ماهیة من حیث هی هی لیس بعالم و لیس بجاهل. یعنی حیثیت ذاتیه و تقرّریهٔ ماهیت عین حیثیت علم و یا عین حیثیت جهل نیست. حیثیت ماهیت عین حیثیت ضرورت و یا عین حیثیت امکان نیست.

ماهیّة من حیث هی لیست الا هی. من‌باب‌مثال الماء ماءٌ، حالا آیا الماء ممکن الوجود؟ هذا مطلبٌ آخرُ. الخبزُ ممکنٌ. الخبزُ یتشکَّلُ مِن الطحن و الملح و الماء و غیر ذلک مع الطبخ فی التنور.

ولی آیا این خبز ممکن الوجود أو ممتنع الوجود أو ضروریة الوجود؟ هذا مسألةٌ آخرُ. این ارتباطی به نفس ماهیت من حیث هی ندارد. پس مسئلهٔ ارتفاع نقیضین در اینجا مطرح نمی‌شود.

این اشکال اینها به این جهت برمی‌گردد که قضیهٔ ارتفاع نقیضین را در باب ذاتیات باب ایساغوجی آورده‌اند درحالی‌که در آنجا اصلاً نمی‌آید. بحث ارتفاع نقیضین یا اجتماع نقیضین در باب وجود است نه در باب ذاتیات باب ایساغوجی و جنس و فصل و امثال‌ذلک، این اشتباه آنها است. البته مرحوم آخوند طور دیگری جواب می‌دهند. اینکه من عرض کردم این خیلی قاطع و [وضوحش] بیشتر است. ایشان از یک طرف دیگر مطلب را در اینجا روشن می‌کند و می‌گویند: در اینجا ما بحثمان اصلاً بحث ماهیت من حیث هی هی بود. شما در ماهیت من حیث هی اگر تصور بکنید، در آنجا متوجه می‌شوید که ما یک‌وقت عوارضی را بر خود ماهیت حمل می‌کنیم و امکان ندارد ماهیت خالی از آن عوارض که ذات یا ذاتیاتش است باشد. مثل اینکه شما در بحث تصور انسان، حیوانیت و ناطقیت را بر انسان حمل می‌کنید و انسان بدون حیوان و بدون ناطق معنی ندارد، اما یک‌وقت محمولاتی را که شما بر موضوع حمل می‌کنید، به‌لحاظ وجود خارجی است. گرچه این ماهیت ما مصداق برای این محمول است ولی مصداق به‌لحاظ

وجود خارجی است لابلحاظ نفسها. و این مسئلهٔ امکان از این باب است یعنی از باب دوم است. این اشکال اول بود.

دفاعُ شک:
إنّک بعدَ أن لوَّحَنا لک إلی أنّ کونَ الشیءِ بحسبِ مرتبةِ نفسِه مما یصدُقُ علیه سلبُ أیّ معنًی کان سوی ذاتیاتِه لا یستلزِمُ أن یکونَ ذاتُه مصداقَ تلک السلوبِ.
«[دفاع از شک و شبهه‌ای:] بعد از اینکه ما برای شما روشن کردیم که شیء به‌حسب مرتبهٔ خودش از آن چیزهایی است که سلب هر معنایی غیر از ذاتیاتش که ذاتیات باب ایساغوجی است بر این صدق می‌کند، معنایش این نیست که حالا این ذات، مصداق این سلب باشد.»

مصداق سلب اشتباه نشود. مصداق به‌معنای صدق نیست بلکه به‌معنای عینیت است. یعنی این ذات ما و این موضوع ما عین محمول باشد، والا مصداق درهرحال مصداق است. وقتی که می‌گوییم: «زیدٌ کاتبٌ»، زید مصداق کاتب است ولی عین کاتب نیست. ماهیت عین کتابت نیست گرچه ممکن است مصداق خارجی این کتابت قرار بگیرد. منظور مرحوم آخوند از این مصداق در اینجا عینیت است. لازم نیست این ذات عین این سلوب باشد و حیثیت ذات با حیثیت سلب یکی باشد. یعنی یک حیثیت داشته باشند مثل انسان و بشر. چطور اینکه در انسان و بشر دو لفظ هستند که حیثیت و مفهوم یکی عین مفهوم دیگری است، الانسان و البشر و الآدمی تمام اینها دارای مفاهیم واحد هستند و حیثیت هر کدام عین حیثیت دیگری است.

تلمیذ: حالا اگر هم به این مصداق بشود هیچ منافاتی ندارد. یعنی مصداق او نیست، چون مصداق امور خارجی است و ما ماهیت بما هی هی گرفتیم.

استاد: بله، خب ایشان هم همین را می‌خواهند بفرمایند. ایشان می‌خواهند بگویند: شما وقتی که ماهیت را در نظر می‌گیرید، ممکن است از این ماهیت یک صفتی را سلب کنید، من‌باب‌مثال بگویید: در ماهیت زید، کتابت راه ندارد پس حالا که کتابت راه ندارد آیا پس عدم کتابت راه دارد؟! یعنی کتابت جزو ذاتیات زید نیست، وقتی که جزو ذاتیات نیست پس عدم کتابت جزو ذاتیات زید است، آن هم نیست. پس همان است که ما می‌توانیم بگوییم: «زید لیس بکاتب» و «زید لیس لیس بکاتب». یعنی در ماهیت زید اصلاً تصور کتابت و تصور عدم کتابت به‌عنوان قید بشرط لا، در ذات ماهیات، این عوارض راه ندارد.

بأن یکونَ حیثیةُ الذاتِ بعینِها حیثیةَ تلک السلوبِ لستَ فی أن یسعَ لک أن تقولَ إنّ الماهیةَ المأخوذةَ مِن حیثُ هی یصِحُّ سلبُ کلِّ ما لیس مِن جوهریاتِ ذاتِها عنها مِن تلک الحیثیةِ.
«(ایشان خودشان این مصداق را تفسیر می‌کنند می‌فرمایند:) به اینکه حیثیت ذات، عین حیثیت این سلب باشد (یعنی مفهومش عین این سلب باشد، خصوصیتش عین این سلب باشد، خب وقتی که این‌طور ما برای شما بیان کردیم و این توضیحات را قبلاً دادیم) شما نمی‌توانید بگویید: (اشکال از اینجا شروع می‌شود) ماهیتی که مأخوذ است من حیث هی، صحیح است سلب کنیم هر چیزی را که از جوهریات ذاتش نیست.»

می‌توانیم از این ماهیت سلب بکنیم هر چیزی که جزو ذات و ذاتیات باب ایساغوجی‌اش نیست. می‌توانیم بگوییم: الماهیّة لیس بکاتبٍ، الماهیة لیس بشاعر، الماهیة لیس بضروریة، الماهیة لیس

بممتنع، الماهية ليس بفقيه، الماهية ليس بطبيب،

تمام این عوارضی که به ذات و به حیثیت ماهیت برنمی‌گردد بلکه به‌لحاظ ماهیت به‌عنوان وجود برمی‌گردد ما می‌توانیم از ماهیت سلب کنیم؛ هر چیزی که جزو جوهریاتش نیست. بنابراین با ضمیمهٔ مسئلهٔ امتناع ارتفاع نقیضین، سلب اینها جزو جوهریات می‌شود. یعنی وقتی که این اوصاف و عوارض را ما از ماهیت سلب کردیم سلب این سلب، یعنی سلب کتابت خودش جزو جوهریات می‌شود، بالاخره یا یک شیء جزو جوهریات این هست یا نیست از باب ارتفاع نقیضین.

و سلبُ الضرورةِ إذا أُخِذَ سلبًا تحصيليًا صَحَّ صدقُه عليها مِن تلک الحيثيةِ فيلزَمُ أن يكونَ نفسُ هذا السلبِ مِن جوهرياتِ الماهيةِ مع أنّ الإمكانَ الذاتی مِن عوارضِ الماهياتِ لا مِن جوهرياتِها.

«وقتی که شما سلب ضرورت را سلب تحصیلی می‌گیرید، (مثلاً بگویید که ماهیت زید لیس بضرورية الوجود، ضرورت را از ماهیت زید سلب کنید، صحیح است صدق سلب بر آن ماهیت از این حیثیت. (سلب ضرورت می‌شود وجود. وقتی که شما ضرورت را سلب کردید پس آن سلب شما که عبارت از ممکن است آن در اینجا جزو ذاتیات می‌شود.) پس در اینجا باید خود این سلب از جوهریات ماهیت باشد و از ذات و ذاتیات باب ایساغوجیِ ماهیت باشد، با اینکه امکان ذاتی از عوارض ماهیات است نه از جوهریاتش.»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد